

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

## نهضت‌های ملی ایران

(۵۱)

## قیام محمد بن بعیث در مرند

محمد بن بعیث بر ناحیه‌ای از آذربایجان بنام مرند مستولی بود، حمدویه بن علی عامل آذربایجان از طرف خلیفه عباسی با وی در افتاد و بجنگ پرداخت حمدویه عاقبت محمد بن بعیث را دستگیر کرد و به دربار خلافت فرستاد و اموال او را نیز خود تصاحب نمود. محمد بن بعیث وقتی که نزد خلیفه رسید علیه حمدویه بن علی گزارش داد و ماجرای تصاحب اموال بسیار توسط حمدویه بازگو شد بهمین جهت فرمان دستگیری حمدویه از طرف متوکل خلیفه طماع و مجنون عباسی صادر گردید حمدویه را آنقدر زدند تا مال‌هائی که بدست آورده بود گرفته شد و ابن بعیث رها گردید وی پس از چند روز از سامره به مرند گریخت، گردن‌کشان و راهزنان آن ناحیه را نزد خویش خواند و علم طغیان بر افراشت متوکل ناگزیر شد حمدویه بن علی را از زندان بیرون آورده و دوباره بحکومت آذربایجان منصوب دارد حمدویه طبق فرمان متوکل بسوی آذربایجان رهسپار گردید محمد بن بعیث که از قبل خود را آماده جدال با او کرده بود با حمدویه به جنگ پرداخت و او را کشت، کار محمد بن بعیث در مرند و نواحی اطراف آنجا بالا گرفت در مجمل فصیحی آمده است (۱) که دو قلعه مستحکم در آذربایجان در تصرف وی بود که یکی را شاها و دیگری را یکدر، می‌نامیدند، متوکل برای سرکوبی محمد بن بعیث زیرک ترکی را به آذربایجان

فرستاد و بدنبال اوعتاب بن عتاب نیز فرستاده شد که با محمد بجنگ پردازد. جنگ محمد بن بعیث و فرستادگان خلیفه مدتی بطول انجامید تا اینکه متوکل بغاء شرابی (صغیر) را حکومت آذربایجان داد و او را بجنگ محمد بن بعیث فرستاد بغاء عاقبت محمد را شکست داد و قلعه مرند گشوده شد و محمد بن بعیث نیز دستگیر گردید و او را نزد متوکل به سامره فرستادند .

نوشته اند (۱) محمد در این شهر همچنان در زندان بود تا مرد.

### اعلام ولیعهدی سه پسر متوکل از طرف وی

متوکل خلیفه از خود راضی طماع و پرتوقع عباسی برای پسر خود محمد منتصر و سپس برای دو پسرش ابو عبدالله معتز بالله و ابراهیم مؤید بالله ولیعهدی پس از خود بیعت گرفت و سران مردم را از هر شهری بسامره فراخواند و آنان را بر این بیعت جایزه داد و حقوق ده ماه سپاهیان را پرداخت کرد و خطیبان را فرستاد تا خطبه آنرا بخوانند .

وی بهر يك از ولیعهدها ناحیدای از کشور را واگذار کرد ، مصر و مغرب را به منتصر داد و منشی او احمد بن خطیب بود ، خراسان و عراق عجم را به ابو عبدالله - معتز بالله واگذاشت و منشی وی احمد بن اسرائیل بود ، شامات و ارمنستان و آذربایجان را به ابراهیم مؤید بالله سپرد و منشی او به محمد بن علی معروف بود.

### قیام محمود بن فرج نیشابوری

در عهد متوکل شخصی بنام محمود بن فرج نیشابوری علیه حکومت و دین رایج زمان خود قیام نمود نوشته اند (۲) که وی دعوی پیغمبری داشته و عاقبت در سال

۲۳۵ هجری با اتفاق بیست و هفت تن از متابعان خود دستگیر شد و او را بنزد خلیفه در سامره آوردند، متوکل دستور داد آنقدر او را زدند تا هلاک شد.

### شورش و آشوب در آذربایجان

در سالهای دو بیست و سی و هفت و دو بیست و سی و هشت هجری شورش و آشوب دیگری در ارمنستان و آذربایجان برپا گردید. موزخان نوشته اند که در سال ۲۳۷ هجری مردم نواحی به جنبش درآمدند و بر یوسف بن ابوسعید بن محمد بن یوسف که از طرف متوکل والی آذربایجان بود شوریدند و او را کشتند و بسیاری از لشکریان عرب را که در آذربایجان بسر میبردند بقتل آوردند. (۱) خبر این واقعه به متوکل خلیفه عباسی رسید و بغاء کبیر را به منظور سرکوبی مردم و فرو نشاندن شورش و آشوب به آذربایجان فرستاد. بغاء کبیر با شدتی هر چه تمامتر در آذربایجان رفتار کرد و ی موسی بن زراره یاغی بدلیس و یکی دیگر از سران شورشیان بنام اشوط بن حمزه را دستگیر نمود و بسامره فرستاد همچنین با اسحاق بن اسماعیل یاغی تفلیس جنگید و پس از تسخیر شهر تفلیس اسحاق را دستگیر نمود و او را گردن زد و سرش را نزد خلیفه فرستاد و پیکر او را دستور داد در شهر آویختند، طبق نوشته مجمل فصیحی پنجاه هزار تن از مردم این شهر کشته شدند و آنگاه بغاء بر سر صناریه تاخت و با آنان بجنگ پرداخت، اما صناریه او را شکست دادند و هزیمت یافته بازگشت و در اثر این واقعه هر کس را که قبلاً امان داده بود دستگیر نمود، گروهی از ترس وی گریختند و با پادشاه روم و امیران خزر و صقالیه مکاتبه کردند و با خلقی عظیم فراهم آمدند، بغاء گزارش آنرا به متوکل نوشت.

متوکل در این موقع محمد بن خالد بن مزید شیبانی را به حکومت آذربایجان و ارمنستان برگزید و حاکم جدید پس از ورود به آذربایجان به کلیه یاغیان و گردن کشان امان داد و دزائر تدبیر وی آن سامان بطور موقت آرام گردید (۲).

۱- کتاب مجمل فصیحی جلد اول صفحه ۳۱۲

۲- تاریخ یعقوبی جلد دوم ترجمه مرحوم دکتر آیتی صفحه ۵۱۹

## حکومت محمد بن اسحاق بن ابراهیم بر عراق و فارس

پس از مرگ اسحاق بن ابراهیم والی نواحی سواد (عراق) و اطراف مصر و نواحی دجله متوکل حکومت نواحی مذکور را به اضافه فارس به پسرش محمد بن ابراهیم که منزلت زیادی نزد وی داشت محول کرد ، طبق نوشته یعقوبی هفت روز در هر روزی هفت خلعت بروی پوشانید و پرچمهای بسیار برای وی بست ، محمد عمال پدر خود را همچنان بر سر کار گذاشت وی حسین بن اسماعیل را بجای عمویش محمد بن ابراهیم به فارس فرستاد و بوی دستور داد آنقدر محمد بن ابراهیم را شکنجه دهد تا اموالی را که بدست وی افتاده است بگیرد .

حسین بن اسماعیل دستور محمد بن اسحاق را اجرا نمود ولی محمد بن ابراهیم در زیر شکنجه مرد ، دوران حکومت محمد بن اسحاق کوتاه بود بطوریکه نوشته اند پس از پدرش یکسال زنده بود و سپس درگذشت تا اینکه محمد بن عبدالله بن طاهر در سال ۲۳۷ هجری از خراسان به بغداد آمد و آنچه نواحی که در دست اسحاق بن ابراهیم بود در عهده وی قرار گرفت .

### سألهای وحشت و اضطراب

هما نظر که در صفحات گذشته بیان شد متوکل مردعیاش و بی بند و باری بود و در عهد خلافت او ظلم و بیداد بسیار به ایرانیان و علویان شد بویره کار تعقیب و کشتن علویان بجائی رسید که بیشتر افراد خاندان علی (ع) از عربستان و عراق به سوی ایران که جای امن تری برای ایشان بود سرازیر شدند و عده ای از آنان پایه گذار نهضت پراهمیتی در این کشور شدند که در صفحات آینده زیر عنوان (نهضت علویان در طبرستان) به تفصیل آنرا مورد بحث قرار خواهیم داد .

بهمین جهت نارضائی مردم ایران و عراق و آذربایجان و شام از حکومت نکبت

بار متوکل بمیزان خطرناکی افزایش یافته بود.

نقل وقوع حوادث عجیب و غریب این دوره مؤید این نظریه است که مردم اعمال غیر انسانی متوکل رامستوجب نزول بالای آسمانی میدانسته اند و بر حسب اتفاق یکی دومورد آن نیز بوقوع پیوسته است .

در نامه دانشوران نقل از کتاب المدهش ابن جوزی آمده است که : «در شب پنجشنبه ششم جمادی الاخر سال ۲۴۱ هجری ستاره‌ها از غروب تا صبح در سیر خود اضطراب و تفرقه حاصل نمودند و سال بعد در سویدا که ناحیه‌ای از نواحی مصر است سنگباران شده یکی از سنگها را سنجیدند ده رطل بود ، ری و جرجان و طبرستان و نیشابور و اصفهان و قم و کاشان و دامغان را نیز در یکدم زلزله فراگرفت که کوه از کوه منقطع شده هر يك بجانبی میل نمودند و در دامغان بیست و پنج هزار نفر شربت فنا چشیدند) .

ابن واضح یعقوبی نیز در این مورد نوشته است (۱) که : (فرود آمدن ستارگان در شب پنجشنبه غره جمادی الاخر سال ۲۴۱ بود و پیوسته از اول شب تا طلوع فجر ستاره فرومی افتاد و در سال ۲۴۲ در قومن و نیشابور و توابع آن زلزله‌ها روی داد که در قومن خلقی بسیار بمردند و روز شنبه یازده شب مانده از شعبان زمین لرزه‌ای به آنها رسید که در اثر آن دویست هزار نفر مردند و پس از آن شهرهائی در خراسان بزمین فرورفت (۲) و در همین ماه مردم فارس را شعاعی رسید که از ناحیه قلمز برآمد و ابربی آبی که راه نفس بر مردم گرفت و مردم و چارپایان تلف شدند و درختان بسوخت و مردم مصر بزمین

۱- تاریخ یعقوبی جلد دوم صفحه ۵۲۱

۲- شهرتاریخی کومش (قومن) در این حادثه بطور کلی زیروروشده و از این تاریخ بیعد دیگر آباد نشده است .

لرزمای همه جایی گرفتار شدند که ستونهای مسجد بلرزد و خانه‌ها و مسجدها ویران گشت و آن درزی الحجه همان سال روی داد).

### واقعه مرتک متوکل خلیفه جبار عباسی

طبق نوشته عموم مورخان متوکل در سالهای آخر خلافت خود پسر بزرگش منتصر را رنجانده بود وی در جلسه‌ای در حال مستی به منتصر دشنام و ناسزا داده و با - بیزاری و تنفر خاصی او را از پیش خود رانده بود ، بهمین جهت مخالفان از فرصت استفاده نموده پنهانی گرد منتصر جمع شدند و بر ضد متوکل بدسیسه پرداختند، از جمله یاران منتصر افسران ترك بودند که علیه خلیفه با منتصر سازش کردند و عاقبت تصمیم گرفتند متوکل را بقتل برسانند نوشته‌اند که متوکل در قصر خود مشغول باده‌گساری بود که جماعتی از ترکان از جمله بغاء صغیر و او تاش ملازم منتصر و باغر «وبغلاوا» و یرید و واجن و سغلفه و کنداش بمنظور کشتن متوکل داخل قصر اوشدند ، بغاء صغیر همه‌ی ندیمان این خلیفه عیاش را خواند و مرخص کرد تنها فتح بن خاقان وزیر متوکل در نزد او باقی ماند «آنگاه غلامانی که آماده کشتن متوکل بودند با شمشیرهای برهنه به متوکل هجوم بردند ، فتح بن خاقان چون چنین دید فریاد کشید که ای بر شما امیرالمومنین !! رامینخواهید بکشید؟ و خود را بر روی متوکل افکند غلامان ترك شمشیرها کشیدند و بر فتح بن خاقان و متوکل فرود آوردند و هر دو را کشتند و سپس بیرون آمدند و به نزد منتصر بالله رفتند و با او بخلافت بیعت کردند (شب چهارم شوال - سال ۲۴۷ هجری) .

مدت خلافت متوکل چهارده سال و ۹ ماه و ۹ روز بوده و در موقع مرگ ۴۲ سال داشته است وی در قصر خود که معروف به (جعفری) بود و آن را ماحوزه نیز مینامیدند بخاک سپرده شد طبق نوشته کتاب تتمه المنتهی (۱) مکانی که متوکل در آن کشته شد

همان موضعی بوده‌است که شیرویه پدرش خسرو پرویز پادشاه ساسانی را کشته بود.

### داستان سروکشم (کاشمر)

متوکل در شهر نو بنیاد سامره که بفرمان پدرش معتمم بنا شده بود کاخهایی بنا کرد که طبق نوشته کتاب مرصد الاطلاع پنجاه میلیون درهم صرف هزینه بنای آنها شد. طبق نوشته یعقوبی (۱) اسامی آن کاخها باین شرح بوده است :

شاه ، عروس ، شبد از ، بدیع ، غریب ، برج ، و يك میلیون و هفتصد هزار دینار هزینه ساختمان آنها شده بوده است این خلیفه عیاش و شهوت‌ران وقتیکه خیر یافت زردشت پیغمبر بزرگ آریائی بیاد بود ملاقات با گشتاسپ شهریار ایران در دوران باستان شاخه سروی در مشرق ایران در محلی بنام کشمر (کاشمر) غرس کرده و تا آن زمان پایدار مانده است و زردشتیان آنرا بسیار مقدس می‌شمارند ، تصمیم گرفت این درخت تنومند که پنجاه ساله گمان میرفت یک هزار و چهارصد و پنج سال عمر داشته باشد و آخرین اثر خاموش و بی تأثیر مذهب فعال و پرجوش و خروش زردشتی در ایران بود ریشه‌کن نماید ، بهمین منظور دستور داد آنرا بیندازند و تنه‌اش را به سامره حمل کنند ، نوشته‌اند با آنکه مبالغ هنگفتی از طرف زردشتیان ایران برای جلوگیری از قطع این درخت مقدس وعده شد معیناً جلوگیری از انجام این عمل بی ثمر میسر نگردید و سروکشم را بریدند و آنرا قطعه قطعه نموده و قطعات آنرا جهت رویت خلیفه هرزه هوس باز عباسی به سامره حمل کردند ، ولی در این حکایت مسطور است که درست در همان روز که این الوارو چوب‌هارا وارد سامره کردند متوکل بدستور پسرش منتصر بدست غلامان ترك کشته شد ، سرپرسی سایکس محقق دقیق انگلیسی مینویسد (۲)

۱ - تاریخ یعقوبی جلد دوم صفحه ۵۲۱

۲ - تاریخ ایران جلد دوم صفحه ۲۲

نکتهٔ جالب توجه و با اهمیتی که در حکایت مزبور ملاحظه میشود اینست که آئین زردشتی در آن نواحی معروف به قهستان نفوذ خود را تا آن عصر همچنان حفظ کرده بوده است .

داستان سروکشم (کاشمر) در تاریخ بیهقی به تفصیل آمده است و با اینکه سال بریده شدن سرو مقدس کشم مضبوط در کتاب مذکور با سال مرگ متوکل تطبیق نمینماید مع الوصف از نظر اهمیت موضوع و نشان دادن درجهٔ علاقه و اهمیت مردم ایران به آثار ملی و مذهبی باستانی خود عین مطالب کتاب تاریخ بیهق را که در اوائل نیمه دوم قرن ششم هجری نوشته است در اینجا نقل میکنیم . البته در مورد تاریخ سال آن بنظر میرسد اشتباهی رخ داده باشد زیرا اسالی که مؤلف تاریخ بیهق آورد با سال جلوس متوکل بر منسذ خلافت تطبیق نمی نماید و گمان میرود این اشتباه در اثر عدم توجه نویسنده کتاب و یا نساخ آن پیش آمده و بجای سال ۲۴۷ سال ۲۳۲ نوشته شده باشد بهر حال مطالب مذکور باین شرح است :

(زردشت که صاحب المجوس بود و طالع اختیار کرد و فرمود تا بدان دو طالع دو درخت سرو بگشتند یکی در دیهٔ کشم طریشیت ، یکی در دیهٔ فریومد و در کتاب ثما را القلوب خواجه ابو منصور ثعالبی چنین آرد که این دو درخت گشتاسب ملک فرمود تا بگشتند ، المتوکل علی اله جعفر بن المعتصم خلیفه را این درخت و صف کردند و او بنای جعفریه آغاز کرده بود نامه نوشت به عامل نیشابور خواجه ابوالطیب و به امیر طاهر بن عبدالله بن طاهر که باید آن درخت ببرند و برگردون نهند و به بغداد فرستند جمله شاخهای آن در نمود دوزند و بفرستند تا درودگران در بغداد آن درخت راست باز نهند و شاخها بمیخ بهم باز بندند چنانکه هیچ شاخ و فرع از آن درخت ضایع نشود تا وی آن ببیند آنگاه در بنا بکار برند ، پس گبرکان جمله جمع شدند و خواجه ابوالطیب را گفتند ، پنجاه هزار دینار زر نیشابوری خزانه خلیفه را خدمت کنیم ، در



خواه تا از بریدن این درخت درگذرد، چه هزار سال زیادت است تا این درخت کشته‌اند و این در سنه اثنین و ثلاثین و مأتین بود و از آن وقت که این درخت کشته بودند تا بدین وقت هزار و چهارصد و پنج سال بود و گفتند که قلع کد و قطع این مبارک نباید و بدین انتفاع دست ندهد پس عامل نیشابور گفت متوکل نه از آن خلفا و ملوک بود که فرمان وی بروی رد توان کرد «پس خواجها بوالطیب امیر عتاب بن و رقاء الشاعر الشیبانی را و او از فرزندان عمر و بن کلثوم الشاعر بود بدین عمل نصب کرد و استادی درودگر بود در نیشابور که مثل او نبود اورا حسین نجار گفتندی مدتی روزگار صرف کردند تا اره آن بساختند و اسباب آن مهیا گردانیدند و استداره ساق این درخت چنانکه در کتب آورده‌اند مساحت بیست و هفت تازیانه بوده است هر تازیانه رشی و ربعی بذراع شاه و گفتند در سایه آن درخت زیادت از ده هزار گوسپند قرار گرفت و وقتی که آدمی نبود و گوسپند و شبان نبود و خوش و سباع آنجا آرام گرفتندی و چندان مرغ گوناگون بر آن شاخها ماوی داشتند که اعداد ایشان کسی در ضبط حساب نتواند آورد، چون بیفتاد در آن حدود زمین بلرزد و کاریزها و بناهای بسیار خلال کرد و نماز شام انواع و اصناف مرغان بیامدند چندانکه آسمان پوشیده گشت و بانواع اصوات خویش نوحه و زاری میکردند و بر وجهی که مردمان از آن تعجب نمودند و گوسپندان که در ظلال آن آرام گرفتندی همچنان ناله و زاری آغاز کردند، پانصد هزار دردم صرف افتاد در جوه آن تا اصل آن درخت از کشر بجعفریه بردند، و شاخها و فروع آن بر هزار و سیصد اشتر نهادند، آن روز که بیک منزلی جعفریه رسید آن شب غلامان متوکل را بکشتند و آن اصل سرو ندید و از آن برخوردار نیافت و آن بربک منزلی جعفریه بماند تا عهدی نزدیک، و در آن سال والی نیشابور که آن فرموده بود ابوالطیب طاهر و هر که در آن سعی کرده بود جمله پیش از حولان حول هلاک شدند، درودگر و آهنگر و شاگردان و اصحاب نظاره و ناقلان آن چوب هیچکس نماندند و این از اتفاقات عجیبه است». (۱)

ناتمام